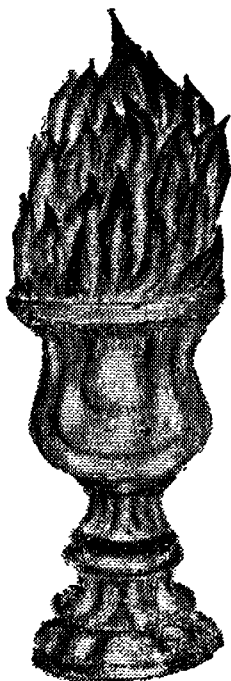


آذرگان



• یکی مجمر آتش بیاورد باز
بگفت از بهشت آوریدم فراز،
دقیقی

از آن زمان که انسان برپهنه این جهان چشم گشود ،
گوهرهای تابان آسمان بیکران را بدیده آفرین و تحسین نگرستن
گرفت و در برابرش سرستایش و نیایش بزیب آوردن تا آنگاه که این
پدیدارهای رخشان را ایزدان شناخت و بپرستشان پرداخت .
بگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

با بزرگی و درخشندگی که مهر راست ، شکفت نباشد که آدمی اینسان شیفته و فریفته
او گردد .

در هر پدیداری از آفرینش رازها نهفته است : نشست و برخاست مهر و ماه ، بجلوه و
جمال درآمدن ستارگان ، آمد و شد شبان و روزان ، خزان و بهاران ، برف و باران ،
رویندگان و جنبندگان : از کجا می آیند ؟ بفرمان که ؟ بچه کار ؟ بکجا می روند ؟

بلی ، هزاران سال است که این پدیدارهای شکفت انگیز ، اندیشه آدمی را بخود مشغول
داشته ولی هنوز کس نتوانسته از معمای این راز بزرگ گریهی بکشد .

حدیث از مطرب می گویند که کمتر جو که کس نکشود و نگشاید بحکمت این معمارا
این اندازه دانسته ، و نه بیش ، که جهان آفرینش و هر آنچه در اوست محدود و متناهی
است و اما «حقیقت» بیکران و بی پایان و ناپیداست و راز این حقیقت اندر ادراک و اندیشه ننگند
معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلزم اندر ظرف ناید

پس آدمی بناچار بظواهر این پدیدارها دل بست و چون آنها را بزرگ و زیبا و درخور
ستایش و پرستش یافت پس بآنها دل باخت و دست نیاز بسویشان آخت .

در آرزویشگاه بزرگ زندگانی عملا دریافت که چون خورشید نباشد نه روینده بر زمین
روید و نه پرنده در آسمان پرد و نه جنبنده جنبد ، بلکه همه چیز و همه جا را مرگ فرا گیرد .

پس بناچار چنین «خور» رخشانی را درخور ستایش و نیایش یافت و ایزدش شناخت و بسویش
نماز گذارد .

باز هم بدید که درپهنه فراخ آسمان ابرها آیند و درهم پیچند و غرش کنند و در آن میان
آذرخشا جستن کنند و همچو شمشیر بران دل تاریکی را بدرانند و درخششی همچو تپش
خورشید پیرا کنند و تند و تیز بگذرند و خاموش گردند .

کم کمک این آدم کنجکاو و کوشا بر ازا فروختن آتش دست یافت و از این نوزاد گرامی گونه گونه سودها ربود و چهرهٔ رخشنده اش را همانند خورشید تابان بیافت ، پس آتش را هم ایزد شناخت و هر دورا پرستیدن گرفت : افتاب در آسمان و آذر بر زمین : یکی نوریکی نار ، هر دور خشان ، هر دوسوزان ، هر دو آذران ، پس آئین «افتاب پرستی» و «آتش پرستی» پدید آمدند .

هور ، قر ، خره ، خور ، سور ، سوریا (در سنسکرت) ، سول (در لاتن) ، سن (در انگلیسی) ، خاوران ، خراسان ، خرگاه ، خوارنگه (فروغی که اهورامزدا بزردهشت بخشود) ... در گفتار آمدند :

بلفظ پهلوی هر کس سرآید خراسان آن بود کزوی خورآید
خراسان پهلوی باشد ، خورآمد عراق و پارس راز و خوربر ، آمد

اندر فروزه (صفت) خورشید آمده : تیزاسب ، تند تاز ، توانگر ، زورمند ، بیمرگ ، رخشان ، بزرگوار ، با اندیشهٔ نیک ، گفتار نیک ، کردار نیک
رخشدگی خورشید را آنقدر زیبا و دل انگیز و لطیف یافتند که خویشتن اهورامزدا یگانه را بدو تشبیه کردند .

شگفت نباشد که اریایان افتاب و آتش پرست آمدند ، زیرا ابشخورشان سراسر سرد و پوشیده از برف و بوران یخبندان بود .

اما بزرگداشت این دو پدیده ویژهٔ نژاد اریائی نبود : دیگر نژادها از سفید و سیاه و سرخ و زرد ، و دیگر ملتها از اریائی و سامی و چینی ، در دیگر ابشخورها از سرد و گرم و میانه این دو را گرامی داشتند : چنانکه با بلیان در بیا بان سوزان خود «الاهه شمش» را پرستید و مصریان در رودی نیل خدای «ایزیس» را و ابراهیم مهر و ماه را ، تا آنگاه که بر خاستن و فرونشستنشان را بدید و نغمهٔ «لا حبال الا فلین» را برد مید و از این رهگذر بسوی آئین پاک «یکتا پرستی» گرائید آذر ، آگنی (هندی) ، اترون ، اترپات ، اترپادگان ، اذربایجان ، اذر ایزد ؛ آذر بر زمین ، آذر فروبا ، آذر خرو ، اذر گشسب ، اذر یشت ، اذر بان ، اذر دان ، اذرگون آتش ، آتشکده ، آتش پرست ، آتشبار ، آتشبازی از بازماندگان این بزرگداشتهاست .

زخون و تف همه روزه ، دودیدهٔ من یکی باآذر ماند و یکی باآذرگون در حقیقت انگیزهٔ اصلی مهاجرت نژاد آریائی از مسکن اولیهٔ خود بسوی ایران و هند برای گریز از سوزش سرما بود و پناه آوردن بسرزمینی که از آب و هوای میانه بهره مند باشد . چون بدینسان «آذر ایزد» بر تخت ایزدی نشست : پس آتشکده ها در سراسر پهنهٔ ایران بزرگ و هند بزرگ سر بر افراشتند و گروه گروه بهدینان و اذر پرستان بسوی آتشکده ها شتافتند و در آن جایگاه پاک و تابناک بنیایش پرداختند و نذرها و نیازها آوردند و رازها و نمازها گذاردند ، و آذر دانان را بیاراستند و آذر بانان را بر گماشتند پس بازار آذر پرستی فرا زاد و روز بروز فزونی گرفت .

دران میان چهار آتشکده از دیگر آذر کده ها نام اورترشدند :

۱- آتشکده «آذر گشسب شیز» نزدیک دریاچه چهچست Chechast (ارومیه) دران

جائیکه امروزه به «تخت سلیمان» نام اور است . گویند چون اسلام بر ایران چیره شد و آتشکده‌ها خاموش گشتند و بویرانی گرائیدند پس برای نگهداشت برخی از آنها که بیشتر گرامی میداشتند از تمصب نادانان، ناچار نامهایی بر آنها نهادند که رنگ دین نوین داشته باشند پس جایگاه آتشکده اذرگشسب را «تخت سلیمان» و پازرگاد را «مادر سلیمان» و خوزستان را «مسجد سلیمان» نامیدند

۲- آذرفروبا : درکاریان فارس

۳- اذربزین مهر: درریوند فارس

۴- خرو : درخراسان

بمناسبت بزرگداشت آتش است که واژه‌های داغ، دخم (اوستائی)، دخمک (پهلوی)، دخمه، داغگاه، داغستان پیدا میشوند .

راز اذرافروختن یکی از بزرگترین و سودمندترین پدیدارهای تمدن و فرهنگ و انگیزه پیشرفت ادمی است. درحقیقت سرچشمه جهش همه کامیابیهای پسین ازگشودن همین راز است : تا آتش نبود بهره‌برداری از (فلزها) فراهم نبود و تا این آخشیگه‌ها در دست نبود ادمی بناچار در «سنگ زمان» (عصرحجر) بسرمیبرد و با سنگ خا راواستخوان و شاخ وچوب سروکارداشت و آلات و ابزار خود را با آنها میساخت . طبعاً این محدودیت درعرصه زندگانی مانع گسترش فرهنگ و مدنیت بود اما چون آتش افروختن را اموخت برآزگداختن فلزات راه یافت پس از تنگنای عصرحجر بدرآمد و بفراخنای زمان اریزوآه‌ن و پولاد رو آورد تا اینکه اکنون بعصر الکتریسته واتم وفضا پیمای رسیده است.

دریسنای آتش بر پنج گونه آمده :

۱- برزی سونگهد

۲- وهوقریان

۳- اوروازیشت

۴- وزا پشته

۵- سپنشته

این آتش پنجگانه درپهلوی چنین آمده :

۱- بلندسوت یا بزرگ سود : نام عمومی آتش است که بهرام گویند

۲- آتشی که درکالید ادمی است یا همان حرارت غریزی انسانی

۳- آتشی که دررستنیا وچوبهاست

۴- آتشی که دراذرخش پدید آید

۵- آتشی است که درگرزمان جاویدان (عرش) باشد وان آتشی است که

پیشاپیش اهورامزدا افروخته شود

آتش را درکارهای بسیارمیگماردند : زدودن تاریکی ، روشن کردن اجاغ ، سردن سرما، پختن خوراک، ایگردن فلزها ، ساختن آلات وادوات حتی درزمان هخامنشیان باقتضای گسترش پهنه ایران بزرگ و نیاز بداشتن وسایل مخابرات تند، چه هنگام پورشها

وجه دفاعها ، آتش را بر بالای برجها میافروختند و با علامتها و اشارتهای ویژه مطالب خود را مخابره میکردند . درحقیقت این وسیله مخابراتی حکم تلگراف امروزه را داشت ، چنانکه وسیله مخابره پستی راهم فراهم داشتند بدینسان که در مسافتهای معین پیکهای سواری را بر میگماردند و این نامه رسانان آن اندازه ازم دور بودند که اسبهایشان بتواند تا نفس یاری کند بدون ایست بتازند و پیام خود را برسانند. از اینجهت این روش مخابراتی را «بریده دم» میگفتند . شگفت آنکه در زبان تازی «پست» را «بریده» گویند که از همین واژه بریده دم ایرانی است اما خود ما تا با مرزواژه «پست» را بکار میبریم

گویند چون اسپهبد ماردونیا فرمانده سپاه ایران سال ۴۷۹ پیش از مسیح بر اتان پایتخت یونان دست یافت این پروزی را بوسیله آتش افروزی شبانه بگوش شاهنشاه ایران که در لیدی بود رسانید .

همانگونه که از آتش سوده های فراوان میبردند در بزرگداشتش بسیار همت میگماردند: همه جا آتشکده ها را برافراشتند و با زروز و یورپا راستند و در برابرش نماز میگذارند و سوگند یاد میکردند و در بزم شاهان آتشدانها مینهادند و شاهان در برابرش با احترام میایستادند ، آتشبانان «بنام» بردهان میگذاشتند که آتش را با آب دهان نیالیند و آتشدانها را با آتشبانان برسکه ها نقش میزدند و برسکه ها میکنند و بیاد گار میگذارند در بهستان و تخت جمشید و دیگر سنگ نگاشته ها آتشبانان و آتشدانان بسیار دیده شوند .

بهمان نسبت و مناسبت خورشید را هم بسیار گرامی میداشتند : در برابر خورشید نماز میگذارند ، برای میمنت و مبارکی خورشید را بر فراز خراگه شاهان میگذاشتند و بهمین جهت است که تا با امروز خورشید با شیر و شمشیر پرچم پاک (مقدس) میهن ماست ، با بر آمدن خورشید لشکر کشیها را آغاز میکردند ، عروس و داماد را روبروی خاور می نشانند ، مردگان را بسوی خورشید میخواندند شاهان از زمان زرتشت با همنام شدن نام روز با نام ماه یعنی نهم اذرماء جشن اذرگان را می گرفتند و گرامی میداشتند و شادی میکردند .

دران روز گار آتش پرستی پیدا شد که هنوز دوزاد ایرانی و هندی در یک سرزمین بسر میبردند و ازم جدا نشده بودند و بهمین مناسبت است که آتش پرستی در میان هندیان هم گسترش یافت و تا با امروز استوار مانده است .
هندیان را سه گونه آتش است :

۱- آگنی : اذرمینی

۲- وایو: اذرهوائی یا اذرخش

۳- سوری : اذراسمانی یا خورشید

از ویژه گیهای آتش در نزدشان «تپس» Tapas است که در فارسی : تپش ، تاپش ، تاب ، تب ، تاوه ، تفت ، تفتیدن ، تفته ، تفسیدن ، تباسیدن ، تبه ، تباها (گوشت پخته) آمده . تباهاج عربی از همین ریشه است

در بیخ من که مرا هر گ وزند گانی تلخ
که دل تبست و تپاه و دین تپاه و تبست

در عرفان هندی ریاضت را «تپس» گویند: زیرا همان گونه که آتش پاک‌کننده (طاهر و مطهر) است ریاضت هم تن و نفس آدمی را از گزند ناپاکیها بیالاید و تذکیر و تصفیه و طهارت ببخشد.

عاشقان را در این ره جانسوز تپس را ز به که تابش روز
هر که دارد ره تپس در دل در نماند پیماوه در منزل

خیلی پیش از پیدایش زردشت بود که آتش پرستی در میان ایرانیان مرسوم شد و آتشکده‌ها بوجود آمد. گویند نخستین کسی که آتش افروختن را موخت هوشنگ بود و در زمان جمشید و کیخسرو بود که آتشکده‌ها ساخته و پرداخته شدند. هر شاهی که میخواست شهری را بسازد نخست آتشکده را بنا میکرد و چون در آن زمان کبریت نبود، آتش افروخته مورد نیاز همگانی بود پس آتشکده‌ها گذشته از جنبه پرستش، بجای «آتش انبارها» شناخته میشد همچنانکه «آب انبارها» برای آب انبار کردن بود. پس آتشکده‌ها چهار جهت مادی و چه معنوی، چه عادت و چه عیادت، مورد توجه و نیاز همگانی بود.

آتشی که در آتشکده بی روشن میشد میبایستی همچنان روشن بماند و خاموش نشود. بهمین جهت بود که چون گروهی از بهدینان پارسی نژاد برای نگهداری دین دیرینه خود ناچار شدند میهن اصلی خود را رها کنند و بسوی هند رهسپار شوند، آتش پاک (مقدس) را با خود بردند گویند آتشی که اکنون در آتشکده های هند روشن است از همان آتشی است که از ایران با خود بردند.

این آتش مقدس را «ایران‌شاه» نامند که از آن زمان تا با امروز همچنان در آتشکده «اودوارا» فروزان است و پارسیان پاکدل همه ماهه بزبانت آن میروند و آنرا نماینده شاهنشاهی ایران میشناسند زیرا از دیر گاه رسم برین جاری بود که در پیش پادشاهان بجای پرچم امروزه آتش برارابه‌ها می‌نهادند و بجانش در می‌یاوردند. اقوام آریائی هنوز دیرتر از این رسم عادت بر آن داشتند که چون قومی بر قومی دیگر پیروز میشد آتش قوم شکست خورده را خاموش میکردند و آتش خود را بجای آن مینشانند. بدرستی میتوان گفت که نژاد آریائی همین آتش را بعنوان پرچم خود بکار می‌بست و نمودار ملیت خود می‌شناخت. در آن زمان بود که مردگان خود را با آتش می‌سوزاندند همچنانکه هنوز هم در میان هندیان عادت برین جاری است و بهمین مناسبت است که در روزگار ما بزرگانی مانند گاندی و نهر و واشستری را با تشریفات ویژه و با احترام فوق‌العاده سوزاندند. علت این آتش‌سوزی از این جهت است که عقیده دارند همچنانکه آتش بالا میرود، روح مردگان راهم با خود بجهان مینو میرود و بجهان برین میرساند. اشاره بهمین عادت است که شاهنامه فرماید «یکی خسته بست و یکی مرده سوخت»

زردشت این رسم را نپسندید و آنرا منع فرمود

اینست داستان کوتاهی از آفتاب و مهتاب و آتش و آتشکده و مسکده و مسجد و منبر و منار و دین و دولت. بر ماست که از اینگونه کارنامه‌ها درس عبرت گیریم و از برون بینی بدرون نگری گزینیم و هر آنچه از شور و شیرین بر گذشته‌گان گذشته در نگرییم و چنان روشی بر گزینیم که فرجامش به نیکی و پایانش بر ستگاری انجامد تا در هر دوسرای برخوردار باشیم.

بی گمان هر آنچه از بدی بر ما رود از بیدینی است و هر آنچه از نیک فرجامی در بایم از دینداری است . چه بسا نژادها که بهمین آفتاب سرگشته دل بستند و ایمان آوردند و به نیکبختی رسیدند و چه بسا که نام خدای یگانه را بر زبان راندند و اما بدل راه ندادند که چون مصریان در روزگار باستان بخورشید گذران ایمان میاوردند ، ایختاتون رهبران ، برای خورشید سرودی میسراید که تا با امروز یعنی پس از گذشت هزاران سال هنوز یکی از زیباترین قطعات ادبی شناخته شده است . سرود ایختاتون که نمودار ایمان او ویزدان او خطاب بخورشید چنین است :

طلوع تو از افق آسمان چه زیباست
 ای ایختاتون زنده ، ای سرچشمه زندگی !
 در آن هنگام که از افق مشرق طلوع میکنی ،
 همه سرزمینها را از زیبایی خود آکنده میسازی
 اگر چه بسیار دوری ، پرتوهایت بزمین میرسد ،
 و اگر چه بسیار بالائی ، روزائر پای تست
 در آن هنگام که در افق مغرب غروب میکنی ،
 زمین همچون مرده ای در ظلمت فرو میرود ،
 همه در اطاقهای خود بخواب میروند در حالیکه سرهای خود را می پوشانیده اند ،
 شیران همه از کنام خود بیرون می آیند . و ما را میگزند
 ظلمت فرمانروائی میکند و جهان در سکوت غرق میشود ،
 زیرا کسیکه اینها را آفریده ، رفته است و در افق خویش بیارمیده !
 در آن هنگام که تو سر از افق بیرون میکنی ، زمین در خشان است ...
 در آن هنگام که پرتو افشانی میکنی ، مردم سرزمین مصر جشن روزانه خود را برپا میکنند ،
 و بیدار میشوند و بر پای خود می ایستند ، زیرا تو آنها را از خواب بیدار کرده ای .
 همینکه دست و پای خود را شستند ، لباس بر تن میکنند
 و دستها را برای پرستش طلوع تو ، بلند میکنند
 و آنگاه در سراسر جهان هر کس پی کار خود میرود .
 چهار پایان در چراگاه آرام میگیرند ، تمام درختان و گیاهان به و نمو می پردازند
 پرندگان در مردابهای خود پیر و بال میزنند ،
 و با بالهای افراشته بتو نیایش میکنند ، همه گوسفندان بروی پای خود میرقصند ،
 بالداران همه پرواز میکنند ؛
 و چون بر آنان بتایی ! زندگانی آغاز میکنند
 کشتیها رویبالا و رویپائین رفت آمد میکنند ،
 ماهی رودخانه در برابر تو میجهد ،
 و پرتوهای تو در وسط دریای عظیم دیده میشود .
 تو آفریدگار جرثومه مرد درزن هستی
 این توئی که به پسر در جسم مادرش ، جان میبخشی ،

و آرامش می‌کنی تا گریه نکنند وقتی در رحم مادر به پرستاریش می‌پردازی .
 در آن هنگام که جوجه در تخم مرغ جان می‌گیرد ،
 در او نفس میدمی تو در آنجا او رازنده نگاه میداری از تخم بیرون می‌آید
 و با همه نیرویش چهچهه میزند و بر دوپای خود اینسو و آنسو می‌دود .
 و کارهای توجقدر گوناگون است ! و از نظر ما پنهان !
 پروردگارا !

اورا که ایمان دادی چه ندادی ؟

و اورا که ایمان ندادی چه دادی ؟

در هر آتشکده‌یی اذربانان بر میگماردند تا آتش رازنده نگهدارند . چون این اذربانان فرصت فراغت داشتند و دیندار بودند ناچار اوقات خود را بمطالعه و مراقبه و مذاقه میگذراندند و در نتیجه همین کاوشها و کوششهای پیوسته بود که پرازاسمانها پی بردند و اخترشناس شدند شاید اریائیمان نخستین نژادی باشند که باین دانش آسمانی رسیدند .

و چون اذربانان دینداران بودند، مردم برای گشودن دشواریهای خود بسوی آتشکده‌ها روی می‌آوردند و علاوه بر پرستش آتش اذانش اذربانان نیز استفاده میکردند و در کارهای شخصی خود از آنها کسب فیض مینمودند . کم کم اینگونه مشورتها بحوزه اموزش و پرورش تبدیل شد . پس تعلیم و تعلم در آتشکده‌ها مرسوم گشت و مدرسه‌ها وابسته با آتشکده‌ها گردید .
 و چون بینوایان بسوی آتشکده‌ها رو می‌آوردند در آنجا از آنها پذیرائی میشد ، هم اطعام میشدند و هم منزل میگزیدند پس در آتشکده‌ها یک گونه نوا نخانه‌های شبانه‌روزی تاسیس شد

و چون کتابها در این حوزه‌های درسی گرد آمدند ، پس آتشکده‌ها دارای کتابخانه‌ها شدند و چون اذربانان مردمانی درستکار و پرهیزگار بودند و طبعاً مورد اعتماد و احترام همگانی بودند ، مردم برای نگهداری نفایس خود آنها را در آتشکده‌ها میسپردند ، پس تکشده‌ها مانند خزانه‌های عمومی شدند و اذربانان همچنانکه رازداران بودند گنجداران نیز شدند .

و چون از دیر زمان مردم عادت بدادن نذرها و نیازها بجایگاهان پاک (مقدس) داشتند و چیزهای زرین و سیمین و گوهرین خود را با آتشکده‌ها هدیه میدادند و این پیشکشهای گرانبها در آنجا گردآوری میشدند پس در آتشکده‌ها گنجینه‌های ذیقیمت به پیکره موزه‌ها پیدا شدند . گویند آتشکده اذر کسبب دارومیه بشکل بزرگترین موزه جهان آن زمان درآمده بود : مردم دیندار سالیان در ازهدیه‌هایی بس نفیس نیاز میکردند ، شاهان و سرداران نه تنها تاجها و تختها و کمرها و شمشیرهای گوهر نشان خود را بویژه باین آتشکده که نام آورترین آتشکده های زمان ساسانیان بود نثار میکرد بلکه آنچه را هم که از دشمنان بغنیمت میگرفتند نذر این آتشکده میکردند همین آتشکده بود که گنبد زرین داشت و پراز گونه گونه چیزهای گوهر نشان گرانمایه بود و همین آتشکده بود که هدف حمله هر قل رومی قرار گرفت و چون گنجینه‌های نفیس این آتشکده بچنگ او افتاد از آنهمه ثروت نیرو و توان بیشتری یافت و پیروزیهای خود را گسترش داد و خسرو پرویز تاج برابری نیاورد و گریخت و بزندان فرزند نابکار

خودش رویه گرفتار آمد و بخواری جان سپرد و بدنبال این فتنه تنگین بود که دودمان ساسانیان بیاد فنا رفت .

و چون مردم پولهای خود را در آتشکده ها میسپردند و گاه بگاہ در همانجا هم بدادوستد میپرداختند، بس يك گونه « امانت سپاری » وابسته باتشکده ها شد .

و چون اتشبانان از گروه دانشمندان و حقوقدانان بودند ، مردم دعوای خود را بانها مراجع می دادند و انها هم بر کرسی داد گستری خود ساخته می نشستند و دادخواهان را باتش پاك و برنان و نمکی که بر سفره گسترده می نهادند سوگند میدادند و این آتش را « آتش داد گساة » مینامیدند . بدینسان داد گستری وابسته باتشکده ها شد ، سوگند را بسیار اهمیت میدادند و معتقد بودند که هر کس بدروغ سوگند یاد کند نفرین بر او باشد و بر سر پل چینوت گرفتار آید و بدوزخ روانه گردد . این آتش داد گاه پاك در زمان اشکانیان به پیکره مهر در آمد یعنی عادت پرین جاری شد که بر مجسمه مهر سوگند یاد می کردند . دیرتر ، مهر پرستی همه پهنه اروپا را فرا گرفت و تا انگلستان و ایرلند گسترش یافت و مرکز آن در رم شد ولی در زمان کستنتین پادشاه بیزانت از اروپا رانده شد و دین مسیح جای آنرا گرفت .

و چون در درون آتشکده ها انجمنها می آراستند و سخنرانیها میکردند و اندرز و موعظه میدادند پس شستانهای بزرگ ساخته شد و چون در بیرون آتشکده ها سر گرم بازیها و مسابقاتها میشدند و حتی اسب دوانی و کشتیگیری و تیراندازی و ارابه رانی و گوی و چوگان بازی میکردند پس استاد یومها و اسب ریسها و میدانهای بازیهای قهرمانی و زور آزمائی وابسته باتشکده ها شد ، همچنانکه امروزه همه ساله جشنها و مسابقه های « المپیاد » برقرار میدارند و دیگر سازمانهای گروهی وابسته باتشکده شد . بدینسان آتشکده ها رونق و شکوه و ثروت و قدرت و اهمیت فراوان یافتند .

بدینسان آتشی که در آتشکده میسوخت جانها را میآفر و خت و جهان استومندی (مادی) گیتهای رامینواخت و بهدینان را فرخنده و شادمان میساخت . پس آتشکده نه تنها جایگاه راز و نیاز بود بلکه بدنبال مناجات حاجات دنیوی و اخروی اجابت میشد و در پی نماز همه نیازمندیها بر آورده میشد و هر آنچه از راز و ناز و نماز و نیاز و سوز و ساز بود سازگار میآمد و ایام بکام بود و بساده خرمی و فرخندگی بچام .

سازمانی بدین گسترش و با این سازش و نوازش در همه دلها تصرف و تملك داشت و از عزت و شوکتی بس عظیم بهره مند بود و سلطنت زمینی و آسمانی را در دست قدرت داشت : دستوران و موبدان و هیربدان فرمانروایان مطلق العنان بر دلها بودند و بهر سو که بخواستند مردم را میراندند .

این سازمان بزرگ با ملحقات و منظماتش که در کلیه شئون کشوری و لشکری و فردی و جمعی و شخصی و ملی نافذ و حاکم بود تا آنگاه که پاك و بی الایش بود بسود دنیوی و اخروی همگانی میگردد ، سرچشمه همه خوبیها بود : مردم که بر آستی پروانندیشه نيك و گفتار نيك و کردار نيك بودند بدرستی نيكبخت و فرخنده خو و کامیاب و سرافراز بودند و از سعادت عدالت و نعمت امنیت برخوردار بودند تا بجائی که در خشنا ترین فرهنگ و تمدن جهانی در

ایران زمین میدرخشید و جهان علم و ادب را روشن میداشت: چنان فرهنگ و تمدن و تقدیمی که تا امروز مانند چشم روزگار ندیده و آثار باقیمانده این تمدن است که هنوز زینت بخش موزه‌ها گشته و یادگارهایش بر دل سنگها و بر پیشانی کوهها بنگاشته و اوازه داد و دهشی که از دل و جان انوشیروانهایش برخاسته، بر صفحه روزگار نقش بر بسته است.

بلی، دین است که چون به نیکی گراید «ا بر مرد ایرانی»، و «ز بر مرد جهانی»، و «ا بر منش آلمانی»، و «انسان کامل»، اسلامی را پیرواند و بهشت برین را بر روی زمین بیارید.

در همین دین است که چون در پایان دوران ساسانیان بدروغ و دروغ‌زنی گرائیدن گرفت دمار از روزگار نامداران ایران بدر آورد، و رستم فرخ‌زاد در جنگ قادسیه در برابر تازیان گرسنه و برهنه نقش بر زمین ساخت، و شاهدختان را با سیری فرستاد و در زیر کابوس وحشتناک دژخیمان پخسباید، و گنبد خسروی (طاق کسرا) را فرو ریخت، و فرش بهارستان را از هم بدرانید، و آتشکده‌ها را خاموش گردانید، تا آنگاه که آتشکده‌ها بمسجد و منار تبدیل یافتند و نور اسلام در آنها تابیدن گرفت که و این نور همچنان تابان خواهد ماند.

مگر نه این بود که سلمان پارسی بادل و جان بحضرت محمد پیوست و گسترش اسلام را در ایران باری و همراهی و رهبری نموده؟ گویند خندق کندن که در جنگهای اسلامی مرسوم گشت از ابتکارات اوست؛ واژه «خندق» از ریشه «کنده» فارسی آمده است. سلمان از پیشوایان دین زردشت بود، نامش دستور دینیار فرزند دستور بهزاد بود یعنی از خاندان پیشوایان دینی بود اما چون فساد دستگاه دین و دولت زمان خود را با دیده دل‌پدیده، از آنهمه بیداد گریها و ناپسامانها بویژه در میان پیشوایان و فرمانروایان بستوه آمد و در بیم شد و دانست که پایان این آشفتگی نامرادی و ازهم گسیختگی و نابودی است پس در اندیشه چاره جوئی بر آمد و بر آن شد که «علاج واقعه را پیش از وقوع بکنند» و اصلاحاتی فراهم آورد اما تیره دلانی که خود را بدروغ پیشوایان دین میدانستند خطر را ندیدند و او را با شو بگری و سبکسری و بیدینی و ماجراجوئی متهم کردند و بقتلش فرمان دادند انوشیروان نخواست دست خود را بخون دستوری دیدار و پاکنهاد بیالاید پس فرمان داد او را بر بستان تبعید کنند همچنانکه بسیاری از زردشتیان و مانویان و مزدکیان و زروانیان روشن فکر که خطر را میدیدند و اعتراض میکردند و در اندیشه چاره جوئی بودند تبعید کردند و همینان بودند که چون بانها فرصت و رخصت ندادند تا انقلاب سفید را در داخله بکار بندند پس بناچار از بیرون مرز ایران دست با تقلا بی خونین و سهمگین زدند و کردند آنچه را که کردند.

تا زمانی که این اندرز بخردانه اردشیر با بکان که فرزند خود شاپور نخست فرمود گرامی داشتند:

چنان دین و دولت میکشد بگرد
که گوئی نگینی و انگشتر ند

نه بی دین بود شهریاری پای
نه بی شهریاری بود دین بجای

الدین و الملك تو امان .

روزگار ساسانیان بسامان و در اوج عزت و شوکت و قدرت بود .

اما تبهکاری و ناپسامانی از آن زمان آغاز گشت که اینگونه اندرزهای حکیمانها را فر و گذاردند و بغارتگری و ستمگری گرائیدند و بعیش و نوش و مردم آزاری پرداختند و بدنبال رامشگری و خود پرستی آزرزی بودند که هستی خود را در نهایت پیشروی بیادنا بودی دادند.

چنان فاش گرددغم و رنج و شور
چو رامش بهنگام بهرام گور

عشرت طلبی و طمع ورزی و کینه توزی خسرو پرویز بود که دامنه رامشگری و خنیاگری بهرام گور را گسترش داد و بر پایان اینگونه ناپکاریها نیاندیشیدند و رفت بر سران دودمان آنچه که رفت : همچنانکه نوربا ظلمت نیامیزد عشرت با امنیت ، ستمگری با ستمکاری ، بی دینی با کشورداری سازگار نیاید .

این تازیان نبودند که کاخ پرافراشته ساسانیان را کو بیدند و فرو ریختند بلکه همین پیشوایان بیدین و فرمانروایان بی ایمان او اواخر ساسانیان بودند که با سر نوشت ملت بازی کردند و در پایان کار دودمان و خانمان و ملک و ملت و همه هستی خود را به نیستی کشاندند و نام ننگینی از خود بیاد گذاشتند و گذشتند .

همین گونه داستان تنگین و همین پایان اندوهگین بود که بر سلطان محمد خوارزمشاه در برابر چنگیز و بر شاه سلطان حسین صفوی در برابر اشرف و بر محمدشاه گورکانی در برابر نادر رفت چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختر را

بلی ، باتباهی که در دین بهدینان رخنه کرد قضا و قدر چنین فرمان راند که با مصالح آتشکده ها مسجدها و منارها سر بر آورند و بی جمال و جلال ایندو جلوه نمایند و نور اسلام را بیارایند و سلامت اجتماعی باز دهند . گویند نه تنها مسجد ها و منارها جانشین آتشکده ها و برجها شدند بلکه ملحقات و منظمات مسجدها از قبیل مدرسه و کتابخانه و شبستان و حجره طلاب و موعظه و سخنرانی گرفته شده از آداب ایرانی است و حتی برخی را گمان بر اینست که واژه های مسجد و منار گرفته شده از همین ریشه های ایرانی است : « منار » جایگاه نور است اما ما میدانیم که در منار اسلامی نار نمیا فروزند بلکه این آتش افروزی از آئین باستانی ایرانی بود که بر فراز برجها آتش میافروختند همچنین « مسجد » را از واژه « مسکت » یا « مزدکد » میدانند : « مس یامز » همان « مه » است که در واژه « مهتر » آمده یعنی بزرگ ، « کت یا کده » جایگاه است که در آتشکده و دانشکده و میکده آمده ، پس مسجد یا مسکد یعنی جایگاه ارجمند . همین مس یا مز است که در « مزدا » میاید : « مز » یعنی بزرگ یا افریننده و « دا » یعنی دانا پس « مزدا » یعنی دانای بزرگ

اما اهمیت در این نیست که « مسجد » از سجده باشد و یا از مسکده بلکه مهم اینست که هر چه باشد و از هر جا باشد باید روح ایمان و ایقان در آنجا حکم فرما باشد ؛

همه کس طالب یار است : چه هشیار و چه مست

همه جا خانه عشق است : چه مسجد چه و کشت

مادامیکه در آتشکده آتش یزدان نسوزد و در مسجد فروغ ایمان نیافروزد چه سود ؟ ایمان جان است و آتشکده یا کشت و معبد یا مسجد تن : تا جان در جسم است تن زنده است و چون جان برود تن گومیاد زیرا که جسم بی جان لاشه ای است مرده و گندیده و نفرت انگیز و سزاوار گریز .

پروردگارا ! مسجدها و مسکدها و پرستشگاهها و میکده های ما را بفروغ ایمان و ایقان زنده و پاینده بدار تا بر جسم و جان ما پر تو سعادت دنیوی و اخروی افکنند و دل و دین ما را زنده بدارند و از گزند دیو خود پرستی و اهریمن خود بزرگ بینی برهاند و درهای نیکبختی را بر ما بکشایند و همین زمین دوزخین زیرین را به بهشت افرین برین بر گردانند .

« انك علی كل شی قدیر »